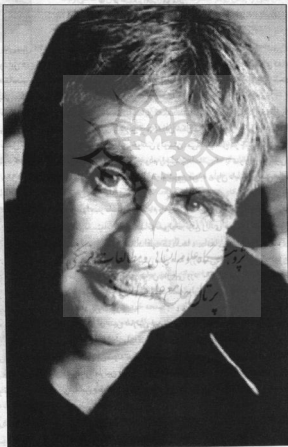


بزرگداشت بهداشتی

فرناندو سوررنتینو

نویسنده آرژانتینی

Fernando Sorrentino



پیام فرناندو سورتینو

به خوانندگان گلستانه

• ترجمه رامین مولایی

(جن ابسالام)

من در آخرین روز های سال ۱۹۲۲ در شهر بولنوس ابرس به دنیا آمدم. تمام سال های کودکی و جوانی ام اکنون در نظرم انگار خواب و رویا بودند، با وجود این همه لحظاتش را به دقت به یاد دارم. همانند اکثر آرژانتینی ها، من هم در خانواده ای که اجندان شان مهاجرانی اروپایی بودند به دنیا آمدم، پس در واقع پدر بزرگ و مادر بزرگ من آرژانتینی بودند و فقط به زبان اسپانیایی صحبت می کردند و تنها چند کلمه های ایتالیایی بیش تر نمی دانستند.

فکر کنم، از همان موقعی که خواندن را یاد گرفتم به لطف کتاب های که به دستم می رسید لذت داستان خوانی را چشیدم. به قول ما آرزوی می کردم کتابی را زودتر تمام کنم تا کتاب دیگری را شروع کنم. به این شکل من در مسیر فراگیری ادبیات افتادم که - مثل هر نویسنده دیگری - شامل خواندن، نوشتن، نوشتن و خواندن، خواندن و نوشتن می شد و مثل هر چیز دیگری در زندگی که موقع اش می رسد، زمانی رسید که برای اولین بار توانستم انتشار داستان خودم را ببینم. داستانی که با عنوان جیسیزهایی از قدیمه که برای اولین بار در ژوئیه ۱۹۶۸ در یک مجله منتشر شد. این دقیقاً اولین نقطه شروع من به عنوان داستان نویسی صاحب اثری چاپ شده بود.

از آن روز هرگز نه به طور منظم و نه از سر اجبار داستان نوشتنم و هرگز آفرینش ادبی را مثل یک کار و حرفه اختیار نکردم بلکه همیشه آن را یک لذت و خواست درونی می دانستم. با این حساب نمی توانم توقع زیادی هم داشته باشم چرا که کتاب های زیادی منتشر کرده ام که به چند زبان ترجمه شده اند و - با تعجب زیاد اغلب تیریکها و پیام های بسیار محبت آمیزی از اشخاصی کاملاً ناشناس دریافت می کنم - درباره زندگی روزمره من هم کم و بیش مثل همه آرژانتینی ها هستم، چرا که دیر یا زود هر کشوری به عنوان زادگاه فرد، فرهنگش را شکل می دهد و به گونه ای خاص بار می آورد. تلگو را دوست دارم و فوتبال را، همین طور از شطرنج بازی هم لذت می برم و از خوردن و نوشیدن چیزهای جالبی - دلمشغولی خاصی ندارم. ازدواج کرده و سمتا فرزند دارم که البته دیگر بچه نیستند. هر آن منتظرم که پدر بزرگ شوم.

منتقد مهم ترین اثر ادبی قرن نوزدهم آرژانتین مارتین فیروو نوشته مخرسه ارنانده است. من از خواندن این اثر خسته نمی شوم و هر بار ریزوبی های تازه ای را در آن می بینم. ادبیات قرن بیستم کشور من بسیار غنی تر از قرن نوزدهم آن است و من تعدادی از داستان نویسش را ستایش می کنم؛ برای نمونه خولیو کورتاسار و مارکو دلسی را. اما کسی که بیش از دیگران مطالعه آثارش را قدر می دهم و مدام می خوانم، همان (همین دارم - مارتین فیروو، خورخه لوئیس بورخس است. مطلب دیگری به ذهنم نمی رسد جز آرزوی سلامت و توفیق دوستان ایرانی که این صفحه را می خوانند.

فرناندو سورتینو

بولنوس ابرس، می ۲۰۰۶

بزرگداشت بهداشتی

● محمدرضا فرزاد

من فرزندو سورتنینو هستم به صیغه اول شخص می‌نویسم تا مسئول کلماتم باشم. در روز ۸ نوامبر سال ۱۹۲۷ به دنیا آمدم. طبق گفته صاحب‌نظران، در قصه‌های من، آمیزه خاصی از فلتزی و طنزی پنهان، به وضعیتی گروتسک می‌رسد، بیش‌تر دوست دارم بخوانم تا بنویسم. فی‌الواقع خیلی هم کم می‌نویسم. طی این سال‌ها، زندگی‌نامه چندینی نداشته‌ام که آن را پیشکش کنید. مثل همه، کم و زیاد جایز می‌بردام. در مجموع، آدم نسبتاً شادی هستم.



سورتنینو در خانواده‌ای نسبتاً فقیر با اجدادی ایتالیایی - آرژانتینی بزرگ می‌شود. در شهری مفلوک با زمین‌های خاکی فوتبال، کوچمه‌های شلوغ، تیرکهای جویی عظیم و کابل‌های کلفت برق و اسب و گوسفند و سگ، سرگردان. سراسر سال‌های کودکی و نوجوانی را به رمان خواندن و فوتبال بازی کردن می‌گذرانند. در همان روزگار است که به رمان‌های ماجراجویانه ادینبات انگلوساکسون علاقه‌مند می‌شود: «آثار رابرت لوئی استیونسن، رابلد، هاگارد و کلنن دایل» وقتی دیوید کاپرفیلد را خواندم، فکر کردم نوشته‌های بهتر از رمان‌های دیکنز پیدا نمی‌شود. این اولین‌بار بود که کتابی چنین طیف سرشاری از جزئیات واقعی را پیش رویم گسترده حتی امروز هم از خواندنش لذت می‌برم.»

یکی دو سالی را در دانشگاه حقوق تحصیل می‌کند. به سال ۱۹۴۲، در سن ۲۱ سالگی با آثار خولیو کورتاسار و لئو بولوو مارشال آشنا می‌شود. در مدرسه تربیت معلم مازیلو آگوسته ادبیات و زبان می‌خواند. آدم دیگری شدم، آدمی که عمیقاً عاشق ادبیات بود، عاشق متون کلاسیک، و حتی صرف دستور زبان!

در سال ۱۹۶۸ با مفرک دبیری ادبیات اسپانیایی و لاتین از ماریلو آگوستا فارغ‌التحصیل می‌شود. در همان سال بورس هنری انجمن ملی آرژانتین را اخذ می‌کند. در این میانه به قول خودش به شکل کسالت‌باری تدریس می‌کند و تنها برای امراض معاش به آدم‌هایی که هیچ اثران خوش‌نمی‌آمد درس می‌دادم. یک سال پس از فارغ‌التحصیلی از مرکز تربیت معلم، اولین مجموعه داستان‌هایش را به نام «بازگشت به نوحه» منتشر می‌کند. از سر خامی و نادانی شاید هم فضل‌فروشی، کتابی نوشته بودم، واقعاً ابروزیری نبود. حتی حاضر نیستم حالا دوباره چاپش کنم. البته بماند که نطفه آثار بعدی‌ام را در خود داشت.

هفت سال بعد سورتنینو دو داستان از همین مجموعه را در میان چهارده داستان برگزیده خود می‌گنجاند. در سال ۱۹۶۹ ازدواج می‌کند. با همسر زیبایی، ایلسا. سه فرزند دارد، جوان مانوئل پیرش و ماریا‌انخلیکا و ماریا ویکتوریا دخترهای دوقلویش. در تمام این سال‌ها، به نثاب در مدارس راهنمایی ادبیات امریکای لاتین درس می‌دهد. گاهی آگهی تبلیغاتی می‌نویسد و گاهی هم به عنوان ویراستار در انتشارات «پلوس اولترا» - که چهار کتابش را هم چاپ کرده‌است - کار می‌کند. دومین مجموعه قصه‌های او به نام «اریبان و ریایه» شامل سیزده داستان در سال ۱۹۷۲ منتشر می‌شود.



کتابی نوشته که خودم هم از خواندنش لذت می‌برم. تازه فهمیدم باید داستانی بنویسم که قبل از خوانندگان، خودم هم دوستش داشته باشم.

تاکنون سورتنینو چندین کتاب منتشر کرده است که از این میان می‌توان به بهترین‌های «معن» ۱۹۷۶ «دفاع شخصی» ۱۹۸۲ و «معالجه پادشاه کوره» ۱۹۸۴ اشاره کرد. کتاب ششم او، رمان «پیکارسک قصه‌های یک خالی‌بند» ۱۹۸۷ در حجم هفتاد و دو صفحه خود، در دو بخش پنج فصلی پیوسته کارناوالی پرشور از قصه‌های شرقی مثل علاءالدین و چراغ جادو و هزار و یک شب و کلیشه‌های رمان‌ها و فیلم‌های گلوچرالی پاره می‌نهد. از روی لاف‌زن، دروغ‌گو و خالی‌بند این رمان - نام «آرسا» - شایسته ظاهری بسیاری به خود نویسنده می‌برد. جالب آن است که تصویر لایوی روی جلد نسخه چاپ شده کتاب به فرزندو سورتنینو خیلی شبیه است.

او در این داستان در هیئت همسایه دردرس‌از اما دوست‌داشتنی نویسنده ظاهر می‌شود که با قصه‌های عجیب و غریب و تخیل سرشارش موجب شگفتی نویسنده می‌شود. خالی می‌بندد، لاف می‌زند، په امریکای قرن نوزدهم می‌رود به چین دوراً حکومت علاءالدین عادل و... مشهورترین اثرش را شاید بتوان نوبلی داست با نام بزرگداشت بهداشتی» (البته برخی این کتاب را توالت‌های ضدناله نیز ترجمه کرده‌اند که ایدگویی طنز ظریف و جناس لفظی نام اسپانیولی کتاب نیست). «بازندو خوشه» راوی خوش ذوق و نویسنده گمنام رمان، از بد

جشن صمیمین سال تأسیس شرکت است و او باید به این بهانه و با طمع افزایش فروش کاشه توالت و بیده و وان، آگهی و شعار بنویسد هرچه پاک‌تر، هرچه فضل فروش‌تر هرچه عمیق‌تر. **دانشنامه ادبیات داستانی ایران** می‌نویسد: «در دهه ۱۹۶۰، هیچ سنت اصیل و تأثیرگذار در طنز در ادبیات این سرزمین دیده نمی‌شود. البته طی این قرون شعاری استننا وجود دارد؛ دل‌ایفی کاپی‌پدس، ریگاز دو

بهرای از طنز نرسده باشد، هرچند به سختی نیز می‌توان نرسدنی را از این میان برگزید و به عنوان طنزنویسی تمام‌عیار معرفی کرد. البته حضور پرطراوت نویسندگانی چون آرنولا، گارسیمارکز، مونته روسو، کوستانتینی، برتو گارسیا و کورتاسار که نوشته‌هایشان اغلب از لحن طنزپرداز و صمیمی برخوردارند را نشان می‌دهد که پایه و شالودهٔ عمارت طنز هم‌اکنون دیگر قوام‌یافته و نسفت، گشته است. با این حال باید از سنت طنزنویسی به عنوان گریشی نسبتاً نوها در نثرنویسی ادبیات آمریکای لاتین نام برد.

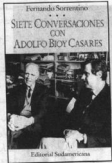


فرانکو سورنتینو البته حسابش از دیگران جداست. او اصلاً جدی نیست و همه چیز را به بازی می‌گیرد. در اغلب داستان‌های او همه چیز از اختلال ساده آغاز می‌شود و در پایان به وضعیت وخیم، واقعیتی خاد و استخفاف‌آمیز زودرس می‌انجامد. این اختلال ساده، می‌تواند یا شکست کلیدی در قفل، قتل ناممکن‌نام در پیاده‌رو، تراس و تلقینی بی‌دلیل یا فرود سزده خنجر یا **دانشنامه ادبیات داستانی ایران** می‌نویسد: «در دهه ۱۹۶۰، هیچ سنت اصیل و تأثیرگذار در طنز در ادبیات این سرزمین دیده نمی‌شود. البته طی این قرون شعاری استننا وجود دارد؛ دل‌ایفی کاپی‌پدس، ریگاز دو جوشان از طنز با گرفت آن چنان که امروز دیگر نمی‌توان نویسنده‌ای را در این ادبیات یافت که بهر پای از طنز نرسده باشد، هرچند به سختی نیز می‌توان نرسدنی را از این میان برگزید و به عنوان طنزنویسی تمام‌عیار معرفی کرد. البته حضور پرطراوت نویسندگانی چون آرنولا، گارسیمارکز، مونته روسو، کوستانتینی، برتو گارسیا و کورتاسار که نوشته‌هایشان اغلب از لحن طنزپرداز و صمیمی برخوردارند را نشان می‌دهد که پایه و شالودهٔ عمارت طنز هم‌اکنون دیگر قوام‌یافته و نسفت، گشته است. با این حال باید از سنت طنزنویسی به عنوان گریشی نسبتاً نوها در نثرنویسی ادبیات آمریکای لاتین نام برد.

سپس داستانی وابسته به آغاز و پایان است. تقریباً تمامی داستان‌های سورنتینو از آغاز و پایان قدرتمند و فوق‌العاده‌ای برخوردارند. بیوفای داستان وی شدیداً نیازمند عنصر تصادف، سرعت، فانتزی و نوعی موتیف شوخ و شنگ است. زلفتن بسیار سهل و ممتنع، گویا و موجز است و پدین ترتیب همه چیز برای خواندن تصفای مفرح و خوش‌خوان آماده است.

اغلب با آن که اختلال سورنتینویی از واقعیت بیرونی اخذ شده لیکن واقعیت، در جهان واقعیت‌های داستانی می‌گذرد. جهان انترتاینو و غیر بازنمایی که قواعد و روابط بیرونی را بازتولید نمی‌کند، وارونه می‌سازد به شوخی می‌گیرد و بر ساخته قوه انتقادی تخیل است. دقیق‌تر که **دانشنامه ادبیات داستانی ایران** می‌نویسد: «در دهه ۱۹۶۰، هیچ سنت اصیل و تأثیرگذار در طنز در ادبیات این سرزمین دیده نمی‌شود. البته طی این قرون شعاری استننا وجود دارد؛ دل‌ایفی کاپی‌پدس، ریگاز دو

بنگریم عناصری چون سرعت، دقت، بازیگوشی، هجو و هزل، بازیافت کلیشه‌ها و سوزن‌های ادبی را در جهان داستان‌های او باز می‌شناسیم و همین عناصر ما را بر آن می‌دارد تا گاه سورنتینو را یک قصه‌گوی بی‌سعدرن بدانیم. رومی حکایت‌ها و مثل‌های بی‌سعدرن، لیکن عناصر مضمونی و درون‌مایه‌ای قصه‌های کوتاه وی، از سوی دیگر او را در آفق نویسندگان مدرنی قرار می‌دهد که ضدقوهٔ اصلی‌شان شناخت انسان و ترسیم وضعیت هستی‌شناختی وی در عصر سبتر بوروکراسی و نظام‌های توالتیز و جامع سرمایه‌سالاری بوده در قصه‌های او که از روحی کافکایی و زبانی ساده و موجز برخوردارند روان‌شناسی افراد چندان نقشی ندارد و تنها توصیف گرفتاری و هچل آنها اصل است. مهم نوحی‌ای است که خاد شده و فاجعه و مصیبتی که رخ داده و البته این زندگی سرگذشت جنگ‌های جهانی و سیز گسترش تاریخ و تمدن بشری به همین گونه نبوده است؟ دشمنان یک‌جور زندگی، روایت وارونه تمدن بشری است. کارمند نگویند بختی در طبقهٔ دهم آثار تمامی، تجربهٔ رابینسون کروزوئه و اصلاً تجربهٔ نوع بشر را از نو تکرار می‌کند و جریان تاریخ معکوس می‌شود، کلیدی در قفل می‌شکند، مردی در «درون» می‌ماند، ارتباطش با بیرون گسسته می‌شود و یکسر «درون» می‌شود. هیچ‌یک از انفرافایش به بیاری‌اش



نی‌آیند و زوال و ویرانی، چپاش را به تاریکی می‌کشد. دوباره به بیرون می‌رود و طبیعت را بار می‌داند. تمام دانش و کتاب‌هایش را می‌سوزاند. مظاهر مادی تمدن را وامی‌نهد و به گونه‌ای تقابل طبیعت، فرهنگ را مختل می‌سازد. یکی از ویژگی‌های شخصیت‌های سورنتینو، همین نیرسپدن، خوکردن و همساز با شرایط غریبشان است. در داستان دفاع شخصی، جنگ سردی میان دو خانوادهٔ به وسواس و کنایه‌ای عمیق منجر می‌شود. دایانا گارسیا سیمون دربارهٔ سورنتینو می‌گوید: «کافکا دوباره برگشته است.»

بخش عظیمی از کار سورنتینو، حاصل تدقیق و تعمق در درون مایه‌های گفکایی است: در داستان‌های او هم دیکتاتورهای کوچک‌تر را می‌بینیم که گرفتار ترس‌ها و حقارت‌های بوج خویش‌اند، آدهمایی که در جنبر خرافه‌های نظام بوروکراتیک گرفتارند. هر دوی آن‌ها راویان کاپوس فروپاشی هونت انسان‌اند. لیکن فضای داستان سورنتینو نسبت به داستان‌های گفکا کمتر آسان زوده و بیش‌تر «صمیمی» است. طنز سورنتینو از بی‌بروایی ریلد، طنز تلخ و گزنده کیبدو و نومیدی و یاس فراگیر گفکا به دور است، اما از هر سه بهره‌مندی برده است. درون مایه



اکثر داستان‌های او حماقت، میان‌مایگی، جهالت، بلاغت، سالوس و دورویی، دیستنگی مادی به مال و منال و القاب، پیچیدگی و انترتاج به معنی حضور تعیین‌کننده شرکت‌های عظیم تجاری و نهادهای سلسله مراتبی و نقش مخرب رادیو تلویزیون است. گرچه نقش و نگرش انتقادی سورنتینو در دوره دیکتاتوری آرژانتین ۱۹۸۳، ۱۹۷۶ در پس روایت بازنگوش او پنهان ماند و دریافته نشد. لیکن امروز جمله منتقدان از ظهور نویسندگی او اصل و بزرگ خبر می‌دهند. می‌گوید:

از ادبیات معترض اجتماعی بدم می‌آید، برایم غیر ممکن است که بتوانم افعال روزانه یک کارگر سردخانه گوشت یخ‌زده را توصیف کنم. این‌ها خسته‌ام می‌کنند، خواننده را هم، فقط چیزی می‌نویسم که برای خودم هم جالب و سرگرم‌کننده باشد.
می‌گوید: «عاشق طنز و کتابه و فانتزی هستم. عاشق شعر عصر زرین ادبیات اسپانیولی زبان هستم. تقریباً کل اشعار مارتین فیرو را از بر می‌خوانم. کل «زندگی یک رویاست» را از حفطام، فونسو نیستم ولی حافظه خیلی خوبی دارم. راستش استعداد درک کتاب‌های فلسفی و شیمی و فیزیک را ندارم».

ما خو می‌کنیم، تن می‌دهیم، برمی‌تابیم، دم نمی‌زنیم، لاف می‌زنیم، پادشاهان کوچک، فرمانان کوچک، بیهوده می‌هراسیم، بیهوده طمع می‌ورزیم، بیهوده عشق می‌ورزیم، ما این چنین‌ام چون گنگنام، دیوهایم و باهمایم، و توان تغییرمان نیست، از این رو موجوداتی مقبر و مضحک‌یم. «هائری برسوس» در رساله خود در باب خنده بر این باور است که کسی که خو می‌کند و تن می‌دهد، کسی که توانایی تغییر شرایط خود را ندارد و در شکل و وضعیت هستی شناسی و وجودی خود مسخ می‌شود، خنده دیگران را برمی‌انگیزد کسی که تقصیر نکند مضحک‌ترین و خنده‌دارترین است. نییمی از داستان‌های سورنتینو شوح حال چنین کسانی است. شاید شرح حال ماست. راستی آیا ما تغییر می‌کنیم؟ تغییر می‌دهیم؟

خوشحالم که این‌بار شاید خنده‌ای بر لبهایتان نشیند، شاید سرگرم شوید و لذت ببرید. همان چیزی که فریاد می‌خواهد، خوشحالم که این‌بار مسبب ندمه نیستیم و مشوق خنده‌ام. در گردآوری یخ‌زده پیش رو از باری عزیزی چند بهره جست‌ام یکی خود فریاد و سورنتینو که عکس‌ها و یادداشت‌هایش را بی‌درنگ در اختیار من گذاشت. رامین مولایی عزیز، مترجم توانای اسپانیایی، که با تمامی گرفتاری و مشغله‌های فراوانش، زحمت ترجمه پاسخ‌ها و یادداشت اختتامی سورنتینو خطاب به گلستانه را کشید. دنازین میرصادقی که کتاب نایاب قصه‌های سورنتینو را سخاوت‌مندانه در اختیارم گذاشت و (۲) دکلاک را لاجبوه مترجم آثار سورنتینو که همواره پیگیر و مشوق من بوده و هست و لطف و دلگرمی دوستانگی که از هواداران سورنتینو است و مرا به ترجمه و گردآوری این مجموعه کوچک و دانشتانه؛

All Stories Based on English Translation
of Clark Zlotchew

